

قوانین مغولی حکومت ایلخانان در ایران اسلامی

پروین رستمی^۱

چکیده:

مهمترین منبع قانونگذاری در ایران تا قبل از هجوم مغولان قرآن بود و کسی حق دخل و تصرف در آن را نداشت. با ورود مغولان، یاسا و قوانین بدوی آن نیز وارد شد. اگر چه کم کم با اسلام آوردن ایلخانان دیگر به کار نمی‌رفت اما قدرت حاکم مغولان باعث شد تا قوانینی که مغولان وضع کرده بودند با دیگر قوانین ایرانی-اسلامی آمیخته شود و هرج و مرج و آشوبی را در زمینه‌های قضایی، اقتصادی و اجتماعی در پی داشته باشد. و به عرفی‌تر شدن قوانین خصوصا در محاکم مؤثر باشد.

پرسش‌هایی که در این پژوهش با آنها مواجه می‌شویم این است که: نخست، قوانین مغولی و یاسا تا چه میزان وارد قوانین اسلامی شدند؟ دوم، آیا اقداماتی برای رفع این قوانین در عرصه‌های اجتماعی و قضایی و اقتصادی در دوره‌ی ایلخانان مغول انجام شده بود؟ فرضیاتی برای این پرسش‌ها مطرح می‌شود که؛ قوانین مغولی و یاسا در مواردی از قوانین حکومتی، اجتماعی و اقتصادی با توجه به حمایت نخستین ایلخانان از یاسا به جای قوانین اسلامی به کار می‌رفت. در دوره‌ی غازان خان با توجه به نیاز مبرم جامعه در رفع قوانین یاسا اصلاحات و اقداماتی صورت می‌گیرد.

با توجه به اینکه سلسله‌هایی که پس از ایلخانان به حکومت رسیدند مانند تیموریان، جلایریان، قراقویونلوها و آق‌قویونلوها همچنان قوانین یاسا تا حدودی معتبر بود و به کار می‌بردند. لزوم شناخت این قوانین و زمینه‌هایی که کاربرد داشته‌اند و بسترهایی که باعث رواج آنها می‌شد، وجود دارد. یاسا و آداب و رسوم مغولان حتی تا زندگی روزمره مردم ایران وارد شده بود و احتمالاً این نفوذ بود که توانست قوانین اقتصادی و قضایی اسلامی را با توجه به وجود قدرت حاکم تحت تاثیر خود قرار دهد. *رساله جامع علوم انسانی*

واژگان کلیدی: مغول، قانون، اسلام، ایران اسلامی

۱. مدرس گروه تاریخ دانشگاه پیام نور

حمله و هجوم مغولان به ایران در ۱۶۱۶ق/ ۱۲۱۹م این دوره را با دوران پیشین آن متفاوت کرد. تا این زمان ایران بخشی از جهان اسلام بود و احکام شریعت بر آن جاری بود. و کسی حتی خلیفه و سلطان نیز حق وضع قوانین جدید را نداشتند. اما پس از حمله مغول، نظام شرع و فقه اسلام از رونق افتاد و اگر چه مغولان میان ائمه، فقها، قضاة و مردم عادی تفاوت قائل شده و آنها را نمی‌کشتند اما بسیاری از آنان نیز در این هجوم از بین رفتند و مساجد و مدارس و دارالقضاها از بین رفتند. در آن آشوبی که رخ داد محاکم شرع تعطیل شد و تا استقرار مجدد آن مدتی طول کشید و مردم مجبور بودند برای حل قضایای خود به مغولان و قوانین آنها مراجعه کنند و مغولان نیز خود به وضع قوانین جدید پرداختند و از اینکه آن قوانین بر خلاف احکام شریعت باشد توجهی نداشتند و نه تنها در امور قضایی بلکه در سایر موارد سیاسی، مالی، دیوانی نیز قوانین آنها به کار رفت، اما باز هم دیوانسالاران ایرانی همانطور که در هنگام ورود مسلمانان به ایران و عدم آشنایی آنان با نظام دیوانی، امور دیوانی را بدست گرفتند در این دوره نیز همینطور شد و کم کم قوانین ایرانی و اسلامی جاری شد. اما تاثیری که مغولان بخصوص در نظام قضایی داشتند ورود عرفیات بود و مردمی که در این دوران از ستم و جور و مالیات بالای آنان سر خورده شده بودند به دنبال راه گریزی نیز از احکام شرع بودند و محاکمی در راستای محاکم شرع ایجاد شد و نوعی قضاوت دوگانه صورت می‌گرفت. که در ششصد سال پیش آن وجود نداشت.

در این پژوهش سعی شده است در کنار اینکه قوانین مغولی وارد ایران شد مورد بحث و بررسی قرار گیرد، زمینه و اوضاع قضایی این دوره ایران و وضع دادرسی و فساد که به واسطه‌ی هجوم مغولان گریبان مردم ایران را گرفته بود مورد بررسی قرار گیرد که بر اساس آن به صورت مختصر فرمان اصلاحاتی را که غازان خان برای مواجه شدن با این قوانین صادر می‌کند، ذکر شود.

اوضاع قضایی در روزگار مغول

منابع قانونگذاری در اسلام تا روزگار مغول قرآن، سنت، اجماع، قیاس بود. در ابتدا قرآن

و سنت و بعد با توسعه کشورهای اسلامی و با گذشت زمان مسائل جدیدی در جهان اسلام بوجود آمد که در کتاب و سنت پیشینه نداشت و از اجماع نیز برخوردار نبود «اجماع عبارت از اتفاق حقوقدانان اسلام در هر عصر بر حکم واقعه‌ای از وقایع است» (عیسی ولایی، ۱۳۷۴: ۳۹) اما فقیهان برای حل بعضی مسائل ناگزیر خرد و منطق و رای را به کار بردند قاعده اصولی این بود که «هرگاه که در مورد موضوع مشابه حکم یکی معلوم و حکم دیگری مجهول باشد، و با مقایسه کردن آنها حکم شرعی مجهول مشخص گردد، به آن قیاس می گویند.» (همان، ۲۹۷) با حمله مغول چندین قرن متمادی بازار عقل و استدلال رو به کساد نهاد. فقهای سنی در قرن هفتم برای نجات دین از انحراف، باب اجتهاد را مسدود ساختند.

ابن خلدون می گوید: تا قبل از حمله مغول خلیفه مناصب شرعی را در دست داشت چون اجرای وظیفه امام جماعت در مقر خلافت، فتوی، قضا و داوری، جهاد و محتسبی که در زیر عنوان امامت بزرگ و یا خلافت مندرج بود. (ابن خلدون، ۱۳۵۲، ج ۱، ۴۲۰) اما با هجوم مغول در همه این موارد دیگر کسی در راس این مناصب نبود و آشفتگی و نابسامانی و ویرانی، ناشی از حمله مغول پیش آمد مغولان خود شمنی مذهب بودند ولی عدم تعصبی در اجرای آیین و دینی خاص نداشتند و بطوریکه در جهانگشای جوینی آمده است هنگامی که حرم جلال الدین خوارزمشاه بدست مغولان افتاد از جمله دختری دو ساله از جلال الدین بود که او هم ترکان نام داشت. و او را به خدمت قآن فرستادند و قآن دستور داد که او را در اردو تربیت کنند تا هنگامی که هلاکو را به ایران فرستادند و سفارش کرد او را به کسی بدهند که لایق او باشد. چون صاحب موصل با توجه به سوابق خدمتش مورد توجه بود، هلاکو ترکان را با انواع جهاز به پسرش ملک صالح داد و او را براساس شریعت اسلام عقد ازدواج کرد اما بر اساس آیین مغولان وسایل جهیزیۀ او را فراهم کرد. (جوینی، ۱۳۶۲: ۲۴۷)

اما تساهل مذهبی که مغولان نسبت به سایر ادیان داشتند دیگر توجهی به حفظ و رعایت سنت‌های اسلامی نشد و یاسایی که تنها برای همان مغولان که به زندگی بدوی و کوچ نشینی خود عادت داشتند مناسب بود نه برای کشوری همانند ایران با تمدنی غنی که یاسا با هیچ کدام از قوانین و آداب و رسومشان سازگار در نمی آمد باعث شد تا

خللی بسیار عظیم در همهٔ امور مالی و اداری و کشوری به ویژه قضا و داوری که موضوع بحث ما است روی دهد. در دورهٔ ایلخانان، مغولان همان رسم و رسومات خود را به کار می‌بردند و همانطور که در سفرنامهٔ ابن بطوطه آمده: «فرستادهٔ سلطان (ابوسعید) چون به محضر شیخ قاضی امام مجدالدین اسماعیل (در شیراز) می‌رسیدند دستارچهٔ خود را که کلاه می‌نامیدند از سر بر می‌داشتند و در حالی که گوش خود را به دست می‌گرفتند در برابر شیخ می‌نشستند. امرای مغول در پیش سلطان هم همین مراسم را معمول می‌داشتند.» (ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ج ۱، ۲۱۸) مغولان پس از فتح سرزمین‌های پهناوری که از سواحل چین تا قلب روسیه و حدود شام گسترده شده بود در ادارهٔ آن ممالک ناتوان بودند و فنون و آداب و رسوم و آیین دفتر و دیوان و حساب و استیفا و حکومت و قضا را نمی‌دانستند ناچار دست توسل به دامان رعایای ممالک مغلوب زدند و از میان ایشان اهل بصیرت و خبرت و کسانی را که در این مسایل سابقه داشتند و برای این کارها تعلیم و تربیت یافته بودند به خدمت خود گرفتند و زمام غالب امور اداری و دیوانی را به ایشان سپردند چنانکه در سراسر دورهٔ زمامداری مغول در چین و ایران و ماوراءالنهر و خوارزم حتی در چین و روسیه وزارت و کتابت خانان تاتار و ایلخانان مغول با وزراء و دبیران ایرانی و بخشیان (منشیان) اویغوری بوده است و در این میان همیشه اکثریت را ایرانیان داشته‌اند. (عباس اقبال، ۱۳۴۳: ۶۶)

قوانین مغولی در ایران اسلامی

با هجوم مغول و استقرار حکومت و پادگانهای مغولی در شهرهای فتح شده مردم تحت تابعیت آنان و قوانینشان درآمدند یاسا در برابر قرآن قرار گرفت. و هنگامی که می‌خواستند مسلمانان را تحت فشار قرار دهند دستور می‌دادند در ذبح حیوانات سر بریدن متروک شود و براساس قوانین و رسوم تاتار به جای آن با دریدن شکم، آنها را بکشند. (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۱۳۴) از جهت شستشو و طهارت با آب هم مشکلاتی بر ایشان پیش آمد زیرا که مغولان آب را مقدس می‌شمردند و آلوده کردن آن را گناه می‌دانستند. مسلمانان در برابر مغولهای ملحد می‌بایست سجده می‌کردند و در خدمت آنان بودند این را نوعی بت پرستی می‌دانستند، ولی چاره‌ای نبود. آنان غالب بودند و

اینان مغلوب و حکم شده بود به جای کلاه معمول و عمامه، کلاه مغولی بر سر بگذارند و مسلمانان از این کار عار داشتند. نتیجه آنکه از همان ابتدا مسلمانان که خود را در فشار و تنگنای سختی می‌دیدند در صدد یافتن کلاه شرعی برآمدند و بر آن شدند تا در برابر راهی برای مشروع کردن امور نامشروع بجویند. (شیرین بیانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۱۲۸)

بعضی آداب و رسوم مغولی از قبیل اعتقاد به ارواح شریر و تاثیر آنها در امور عالم، ترس از جادوی جادوان و معتقد بودن بخرافاتى دربارهٔ پیشگویان و رعد و برق و اذکار و ادعیه برای تصرف در امور طبیعت و همچنین رسوم و آدابی که در مجالس یا در نظام مملکت داشتند همگی بتدریج از آنان که قوم غالب بودند به قوم مغلوب منتقل شد، و حتی طرز گاه شماری که مبنی بر تصور دوری در سنین و تسمیهٔ آنها به اسامی حیوانات بود در ایران متداول شد. (ذبیح الله صفا، ۱۳۷۱: ۸۲)

طبیعتاً با ورود قومی که از هر لحاظ با ایرانیان تفاوت داشت عرف و عادت قوم مسلط نیز تا حدودی به اجبار آنها رواج گرفت و در وضع محاکم هم تغییراتی بوجود آمد در کنار محاکمی که براساس شریعت به حل و فصل دعاوی می‌پرداخت محاکمی ایجاد شد به نام یارغو که کاملاً مغایر با دین اسلام بود که اگرچه برای مغولان بود اما بزرگان و امراء مسلمان نیز در آنجا محاکمه می‌شدند.

در حکومت ایلخانان در ایران قوانین اسلام و یاسا در تقابل با هم بودند و در حکومت هر ایلخانی وضع به گونه‌ای متفاوت بوده است. در دورهٔ هلاکو و آباقا (۶۶۳-۶۸۰هـ) نمی‌توان گفت: که آیا آنها حقیقتاً پیرو دین بودا بوده‌اند و آیا بودائیان، و خاصه روحانیون بودائی آنان را بودائی می‌دانستند یا آنکه تنها آداب و رسوم بودائیان را به کار می‌بستند و این دین را به علی - مثلاً برای جلب توجه قآن (قوبیلائی) - رایج می‌کردند. آنها با روحانیون بودائی به خصوص لاماهای تبتی بسیار محشور بودند، و عبادتگاههای بودائی ساختند و ثروت فراوان در آن جا دادند. معابد بودائی ظاهراً در سراسر ایران پراکنده بوده است، چه گفته می‌شود که در سال ۶۹۵ هـ. ق تعدادی از این معابد ویران شده است. (اشپو لر، ۱۳۴۸: ۱۸۷) احمد تگودار (۶۸۰-۶۸۳ هـ) ایلخانی مسلمان شد و در این دوره شریعت اسلامی بیشتر مورد استفاده بود. سلطان احمد تگودار بنا به توصیهٔ صاحب دیوان شمس الدین جوینی فرمانهایی در جهت موازین ایرانی - اسلامی یکی پس از دیگری صادر

کرد که مهمترین آنها به قرار زیر است: ۱- طی یک فرمان از آن پس «یرلیغ»، «فرمان» خوانده شد و «ایلچی»، «رسول»؛ ۲- با فرمان دیگر شرب خمر ممنوع شد؛ ۳- به منظور تجهیز قوافل حج، حکمهای نافذ صادر شد و برای کعبه و بیت‌الله الحرام وجهی مقرر گردید تا هر سال عظاملک جوینی هنگام حج از طریق بغداد به مکه بفرستند و خرج حجاج گردد. در ضمن این فرمان نفوذ ایران را در عربستان گسترش میداد که همواره مسئله‌ای دقیق و حساس و رقابت انگیز میان دول اسلامی بود. ۴- فرمانهایی به نقاط مختلف مملکت فرستاده شد تا بتخانه‌ها و صوامع تبدیل به مساجد شوند. ۵- به منظور بازسازی سازمانهای دینی و امور اوقاف، مامورین عالی رتبه به همه شهرها فرستاده شدند تا از روحانیان و مشایخ دلجویی کنند. ۶- فرمان داده شد تا به خصوص در بغداد، تظاهر به شعایر دینی سعی وافر شود و صدای اذان از همه مناره‌ها بلند گردد و مساجد جدیدی در این شهر ساخته گردد ۷- فرمان مبنی بر مرعی داشتن احترام قضات و اجباری کردن لباس مخصوص اهل ذمه به منظور تشخیص این گروه از مسلمانان و اخذ جزیه از آنان صادر گردید ۸- طی فرمانی دیگری مستمری اطبا و منجمان یهودی و عیسوی که پیش از آن برقرار شده بود، قطع گردید و از دفاتر حذف شد. (شیرین بیانی، ۱۳۷۰، ج ۲، ۴۱۳)

با روی کار آمدن ارغون (۶۸۳-۶۹۰ هـ)، بار دیگر یاسای چنگیزی و آداب مغولی به جای شریعت اسلامی حکمفرما شد. اما سعدالدوله وزیر یهودی ارغون دستور داد که احکام و قضایا و مراعات را بر طبق احکام شرع حل و فصل کنند. (وصاف، ۱۳۷۲، ۱۳۴ و میرخواند، ۱۳۸، ج ۵، ۹۲۷)

در دوره گیخاتو (۶۹۰-۶۹۴ هـ) وضعیت شریعت و قوانین اسلامی بهتر از دوره ارغون بود در پشت سکه‌ها کلمه شهادتین نقر شده بود و گاهی اوقاتش را با شیوخ می‌گذرانید چنانکه عدم رعایت «یاسا» و سنتهای مغولی را علت برکناری گیخاتو نام بردند. اما بایدو (۶۹۴ هـ) به احیای یاسا پرداخت و فرامین را لغو و یرلیغ‌های جدیدی صادر کرد تا روی کار آمدن غازان (۶۹۴-۷۰۳ هـ) قضاوت دوگانه و بر اساس یاسا و قوانین ومقررات اسلامی بود اما با اسلام آوردن غازان احکام و دستورات شرعی جای یاسا را گرفت و فرامینی صادر کرد که براساس شریعت اسلامی بود. اگرچه باز هم نمونه‌هایی از آن باقی

مانند. (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲، ۲۶۸)

الجایتو (۷۰۳- ۷۱۷ ه) اجرای قوانین اسلامی را تاکید کرد و در فرمانی، تمام فرمانها و احکامی را که برادرش، غازان صادر کرده بود بدون هیچ تحریفی لازم‌الاجرا دانست. (وصاف، ۱۳۷۲، ص ۲۵۲) و خود نیز قوانینی اجرا نمود. (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲، ۲۷۰) ابوسعید (۷۱۷- ۷۳۶ ه) نیز قوانین پدرش الجایتو را به کار برد. (وصاف، ۱۳۷۲، ۳۴۱؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۱۱) اما اریاخان (۷۳۶ ه)، رسم و آیین مغولی و چنگیزی را معمول داشت. (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ج ۲، ۲۹۴)

زندگی در شهرها و روستاها (یکجانشینی)، برای مغولانی که عادت به کوچ داشتند، سازگار و قابل تحمل نبود. همانطور که زریاب خویی در مقاله اش آورده: «منکوقاآن هنگامی که هلاکو را به سوی ایران فرستاد به او توصیه کرد که «یوسون و یاسای چنگیزخان را در کلیات و جزئیات امور رعایت کن... و رعایا را از تکلیفات ناموجه آسوده کن و مملکت یاغیان را به قدرت خدای بزرگ بگشای تا یایلاغ و قیشلاغ شما بسیار گردد.» از این توصیه که «یاسای چنگیز» را باید رعایت کند و مملکت یاغیان را بگشاید تا «ییلاق و قشلاقشان زیاده گردد» استنباط می‌شود که نظرمغول در آغاز نظام چادرنشینی و حکومت ایلی بوده است و به مفهوم شهرنشینی و تمدن توجهی نداشته‌اند. (عباس زریاب خویی، ۱۳۶۶: ۴۴)

در زمان ایلخانان، مردم مسلمان ایران از انجام مراسم حج ماندند. در عصر عباسیان برگزاری حج به ابزار سیاسی بسیار مؤثری در دست دستگاه خلافت مبدل شده بود. معمولاً کاروان حجاج ایرانی بخصوص از نواحی خراسان و ماوراءالنهر به بغداد عزیمت می‌کرد و پس از دیدار با خلیفه بسوی مکه عازم می‌شد. از آنجا امیرالحجاج خلیفه هدایت کاروانیان را برعهده می‌گرفت محملی خالی برشته‌ری بسته، به عنوان محمل خلیفه در جلوی کاروان حرکت می‌دادند در بازگشت نیز معمولاً حجاج به دیدار خلیفه می‌رفتند و به این ترتیب فرصت و وسیله بسیار مناسبی برای ابلاغ نظرات سیاسی دستگاه خلافت به بخش وسیعی در جهان اسلام فراهم می‌آمد. (خیر اندیش، ۴، ص ۴۰) سفر مسلمانان قلمرو ایلخانان به مکه ممنوع بود و حجاز در تصرف مملوکان مصر قرار داشت هر ساله قافله حجاج از مصر در حالی که محمل خلیفه را در مقابل داشت به مکه عزیمت می‌کرد

به این ترتیب معضل سیاسی حج برای مغولان همچنان وجود داشت تا آنکه سرانجام در عصر ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۶ه.ق/۱۳۳۶-۱۳۱۶م) آخرین ایلخان مغول، با صلح با مصر (ممالیک) به این معضل خاتمه داد. سرانجام در عصر ابوسعید، با اعزام کاروان‌های حج موافقت کرد و در مکه نیز نام او در خطبه آورده شد. (ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ج ۱: ۲۶۳)

از دیگر قوانینی که نقض شد، برده کردن مسلمانان بود. فقه برده کردن فرد مسلمان را جایز نمی‌داند. و تا وقتی که خلافت، یعنی دولت واحد اسلامی وجود داشته، این قاعده عمومی به دقت مجری و معمول بوده ولی پس از انقراض خلافت و به ویژه هجوم فاتحان و مهاجمان ترک و مغول اندک اندک این قانون پایمال شد در قرن ششم هجری غزان بلخ (غوزیه) که شکی در مسلمانیشان نبود پس از شکستن قوای سلطان سنجر سلجوقی (۵۴۸ه) و غارت خراسان، عده کثیری از ساکنان مسلمان طوس و نیشابور و دیگر شهرهای آن سامان را به بردگی بردند. در دوره ایلخانان مغول نیز بعد از اینکه اسلام آوردند گیلان را در سال ۷۰۷ ه مسخر ساختند و شمار بسیاری از مردم آنجا را به بندگی بردند. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۲۰۳) و مکرر در جنگهای این دوره مسلمانان را به بردگی از شهری به شهر دیگر می‌بردند. اگر مردم بر ضد حکومت قیام می‌کردند مرتد خوانده می‌شدند و اغلب بر این قیام‌ها برچسب مزدکی، رافضی و قرمطی زده می‌شد. (شیرین بیانی، ۱۳۷۰، ج ۲، ۵۴۸)

هجوم مغول دگرگونی‌های ژرفی در اقتصاد کشورهای مغلوب پدید آورد مانند سقوط عمومی اقتصاد کشورها و تقلیل فاحش عده نفوس و بالملازمه مالیات دهندگان و کارگران کشاورزی و تقلیل سطح مزروع که در بعضی نقاط به یک عشر سطح پیشین رسیده بوده است. پیشتر زمین مشروب برای جمعیت کثیر روستاها کافی نبوده ولی بعد از حمله مغول، برعکس، اراضی غیر مزروع و بایر فراوان و بازوان کارگری اندک بوده و ضمناً سیاست مالیاتی فاتحان و افزایش فاحش بهره کشی فئودالی و خودکامگی و بی‌رحمی‌ها و تجاوزات فئودال‌ها و به ویژه بزرگان لشکری چادرنشین موجب فرار دسته جمعی روستاییان گشته بوده و بدین سبب دولت و طبقه فئودال و به خصوص گروه بزرگان لشکری صحرانشین در منع نقل مکان ذینفع بوده میل داشتند فراریان را به

اجبار به نقاط مسکونی پیشینشان بازگردانند. این وضع محرک سیاست خوانین مغول در مورد مقید ساختن روستاییان به زمین بوده. اینان در این زمینه اقدامات جدیدی به عمل نیاورده و ابداعی نکردند. و فقط مقررات یاسای چنگیزی را در مورد منع صحرانشینان از ترک صده و هزاره و خان خویش به مردم زراعت پیشه و اسکان یافته و غیر صحرانشین بسط داده مجری ساختند. ولی این عمل یعنی بسط مقررات یاسا به رعایای اسکان یافته ایران و ممالک مجاور به سادگی صورت نگرفت. بلکه تغییراتی که در اقتصاد فئودالی پدید آمده بود. و همچنین منافع مالیاتی دولت و سران عالی فئودال موجب آن گشته بوده. (پطروشفسکی، ۱۳۴۴: ج ۱، ص ۱۹۹ و ۱۹۸)

مغولان با مالیاتهای سنگینی که تحمیل کردند به اوضاع اقتصادی زمین آسیب رساندند. در کنار مالیاتهای اسلامی با قوانینی که یاسا برای آنها فراهم می‌کرد می‌توانستند برای افزایش بهره برداری، ابداعاتی را در مالیات به وجود آورند. (Britanica; Vol 21.2B, Iran (Reasons For Mongol Vengeanc))

تا قبل از دوره غازان بر اثر نابسامانیها و ناامنی‌ها، تردد تجار و کاروانیان کاهش یافته بود و علاوه بر آن ایلچیان دولتی در هر جا که می‌رفتند مایحتاج خود را از آنان می‌خواستند و همه مردم فشار آورده بودند و علاوه بر اینها قبچور و مالیات فراوان باعث تخلیه شهرها و روستاها و جلای وطن مردم شده بود به طوریکه در قزوین نمار جماعت حاصل نمی‌شده است. (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۶۰۳)

از یرلیغ‌هایی که غازان در سال ۷۰۳ه برای اصلاحات در امور مملکت صادر کرد. یرلیغی بود که تابعیت روستائیان و تقید آنها را بزمین ثابت می‌کرد. غازان در این یرلیغ فقط مقررات و یاسای چنگیزی را در منع حق نقل مکان آنها تایید می‌کرد «رعایای دیه‌های آبادان و خراب که بدیشان داده شده و از مدت سی سال باز متفرق گشته، و بشماره و قانون دیگر ولایات در نیامده، پیش هر کس که باشد باز گردانند و اگر رعیت دیگر ولایات نیز پیش ایشان باشد، نیز آن جماعت را باز گردانند و البته به هیچ وجه دیگر ولایات و مواضع خود راه ندهند و به علت آنکه رعایای دیگر ولایت دوراند، به ابرانی تعلق نسازند و به هیچ وجه ایشان راجع نگردانند و حمایت نکنند و به دیه‌های خود راه ندهند و مردم چریک رعایای دیه‌های که به ایشان داده شده است، از دیه مجاور بدیه‌های

دیگر نبرند و نگویند که هر دو مزرعه و دیه اقطاع ماست و ایشان رعیت مانند.» البته غازان می‌خواهد ثابت کند که حقوق رعایا به عنوان انسان آزاد نیز رعایت می‌شود «و نگویند که رعایای این موضع به اقطاع به ما داده‌اند، اسیر مانند» (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، ۱۰۷۲)

در این یرلیغ، سخنی از سیاست اعدام علیه روستائیان فراری نرفته و به مجازات ایشان نیز اشاره‌ای نشده و ظاهراً تنبیه روستائیان به میل و اراده مالکان دهات محول شده بوده. فقط گفته شده که فراریان باید به نزد مالکان عودت داده شوند. در منابع بعدی نیز به هیچ وجه و در هیچ جا - از سیاست اعدام به خاطر فرار روستایی تابع، کلمه‌ای دیده نمی‌شود و فقط صحبت از باز گرداندن وی به محل پیشین در میان است. (پطروشفسکی، ۱۳۴۴، ج ۱، ۱۸۲)

همچنین رشیدالدین در مکتوبی که به فرزندش «امیر غیاث‌الدین محمد که به فرمان الجایتو برای نظارت بر کار خراسان به علت ظلم «داروغگان و حکام و بیتکچیان» که رو به خرابی رفته بود، فرستاده شد. خواستار این است که مردم را که فرار کرده بودند دوباره به سرزمینشان باز گرداند. (رشیدالدین، ۱۳۵۸: ۱۳۳) و مکتوبی دیگر به فرزندش امیر محمود حاکم کرمان به جهت فرار روستائیان بیم و کرمان بر اثر ظلم ماموران مالیاتی و لشکریان، نوشته است تا آنها را به محل اقامت پیشینیان باز گرداند و امتیازی چون معافیت پرداخت مالیات تا سه سال برای آنها قائل شد. (همان، ص ۱۸ و ۱۹)

و همچنین اظهار ایلی و بندگی بر خلاف شریعت اسلام بود و در منابع این دوره بسیار در مورد این گونه تابعیت آمده است. (کاشانی، ۱۳۸۴: ۵۴ و شبانکاره ای، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۲۸ و ۲۳۸)

فرامین غازان بعد از گرویدنش به اسلام را بایستی تلاشی دانست که می‌خواست بین یاسای چنگیز خان و فقه اسلامی سازگاری و تطابق ایجاد کند حق مهاجرت دهقانان انکار می‌شد ولی از نظر قانونی آنها در کارهایشان آزاد بودند. قابل تاکید است که زمینداران نبایستی دهقانان را از دهی به دهی دیگر به طور دلبخواهی کوچ می‌دادند و یا آنها را برده و غلام صدا می‌کردند دهقانان به زمیندار وابسته نبودند بلکه به ولایت قانونی، به فهرست مالیاتی آن ولایت تعلق داشتند. گرایش ایجاد نوعی سازگاری بین

یاسای مغولی و فقه اسلامی، ویژگی کل سیاست داخلی غازان را تشکیل می‌داد. البته آزادی رسمی دهقانان در موضع واقعی بدون حقوق آنها، قصه فریب دهنده‌ای به شمار می‌رفت. (پطروشفسکی، ۱۳۶۹: ۵۳)

در زمان خلافت چند سده‌ای عباسیان معمول براین بود - دست کم به گونه صوری - که ترتیبات مالیات گیری براساس شریعت اسلامی باشد و چهار مالیات برجسته و مشخص یعنی خراج (مالیات ارضی و محصولات کشاورزی) عشر (یک دهم) زکات، جزیه (مالیات غیر مسلمان) را نهادهای ناهمگنی می‌پوشاند، و میزان مالیات هم منطقه به منطقه و زمان به زمان فرق می‌کرد و تحمیلات خاص هم برمالیات منظم افزوده می‌شد. در نخستین دهه‌های سلطه ایلخانان، این اصل فرو ریخت، در کنار خراج مالیات قبچور نشست و یکی از مالیاتهای ستمگرانه تحمیلی بر جمعیت یکجانشین گردید. اصطلاح قبچور در دوره ایلخانان (که اصلا مالیات مراتع بر گله داران صحراگرد مغولی بود) به انواع مالیاتها اطلاق می‌شد. مثلا قبچور بر اساس میزان محصول بر جامعه کشاورزی تحمیل می‌شد که می‌باید نقدی پرداخت می‌شد. قبچور در بسیاری از مناطق مالیات ثابت نسبتا هماهنگی بود که بر تمام رعایا وضع می‌شد و لذا بر مسلمانان نیز تحمیل می‌گشت. صاحبان گله و خدم و حشم نیز می‌بایست قبچور می‌پرداختند که باز نه به صورت رمه و گله، بلکه نقدا پرداخت می‌شد یعنی به همان صورتی که رسم مغولان بود. تمغا که از مالیاتهای ایلخان بود جای زکات را گرفت. تمغا مجموعه‌ای از مالیاتها بود که از تجارت و صنعت گرفته می‌شد و میزان آن چندین برابر بیشتر از (۲/۱) درصد زکات می‌شد. از اینها گذشته، حکومت ایلخانی شمار زیادی از مالیاتهای ظالمانه را بر مردم ایران به خصوص جوامع اسکان یافته تحمیل می‌کرد اخذ مالیاتها از سوی ایرانیان دولت ایلخانی بسیار مهلک و فاجعه بار بود و حیات بخشهای عظیمی از کشاورزی ایران را به خطر انداخت همزیستی مالیاتهای اصلی و مالیاتهایی که با شریعت اسلامی همخوانی نداشت، به اضافه اخاذیهای ویژه - که برخی از آنها حتی پیش از استیلای مغولان بر خاور نزدیک به صورت عرفی درآمد بود، پذیرفته شده بود. (تاریخ کمبریج، ۱۳۷۷: ج ۵، ص ۲۴۸ و ۲۴۹) و در دوره ایلخانان با یاسای چنگیزی حالت قانونی پیدا کرد. کم کم در وضع طبقاتی قضات تغییراتی ایجاد شد، (قضاتی که مراجع حل و فصل

دعاوی مردم بودند، با مغولان اشتراک منافع پیدا کردند و در روند قضایی برای مردم تضعیقاتی ایجاد شد. در این دوره، در ترکیب طبقه زمیندار تغییرات نسبتاً فراوانی راه یافت. نخست باید از اعضای طبقه حاکمه یعنی مغولان یاد کرد که بعنوان مقطعان و صاحبان املاک شخصی زمین‌هایی نسبتاً وسیعی در اختیار خود داشتند اختلاف و دشمنی میان اینان و مردم محلی ظاهراً بیش از اختلافی بود که میان طبقه حاکم سابق و دهقانان وجود داشت. دومین طبقه زمیندار عبارت بودند از اعمال میرز حکومت، که زمینهای وسیعی در تصرف داشتند و در میان طبقه زمیندار ممکن بود قضاات را از عواملی شمرد که رفته رفته شماره آنان رو به فزونی نهاده بود. سومین طبقه زمینداران عبارت بودند از طبقه زمینداران سابق. (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۰۱) یکی از عواملی که به قضاة زمین واگذار می‌کردند این بود که در بعضی ولایات که مالیات دیوانی برحسب محصول تعیین می‌شد یعنی قسمت معین از محصول را بعنوان مالیات می‌گرفتند خاصه در بغداد و فارس اوضاع و احوال مردم بی‌نهایت آشفته بود. حکام و عمال خراج انواع و اقسام مالیات و عوارض وضع می‌کردند و معمولاً مالیات را از پیش «بتقدمه» می‌گرفتند و غالباً نرخ تسعیر را بالا می‌بردند، غازان خان این درد را چنین چاره کرد و فرمان داد تا بدهی‌های مردم را به موجب قانون معین گرداند و دهات را بقضاة و مقطعان مشروط بر اینکه دو برابر مبلغی که سابقاً معین شده بود بپردازند. گرچه در واقع آن مبلغ هرگز پرداخت نشده بود. (همان، ص ۱۷۸) این سیاست در صورت مداومت تا حدی حائز اهمیت می‌شد زیرا در این حال بتدریج اشتراک منافع طبقه قضاات با ملاکان افزایش می‌یافت پیش از این قضاات میان مردم عادی از یک طرف و طبقه ممتاز عمال کشوری و لشکری از طرف دیگر طبقه متوسطی را تشکیل می‌دادند و برای مردم عادی در حکم مراجع نسبتاً بی‌طرفی بودند که داوری نزد آنان می‌بردند اما همینکه منافع قضاات با طبقه زمیندار یکی شد بی‌طرف باقی نماندند. (همان، ص ۲۰۱)

وضع دادرسی محاکم و فساد و بی‌عدالتی در روزگار مغول

با سلطه مغولان، امر قضاوت و دادرسی مثل بسیاری دیگر از ادارات و سنت‌های حکومت ایرانی و اسلامی مدتی از کار باز ماند. عدم توجه حکام مغول به این امر و تساوی و بی

رونقی علوم و فنون و از بین رفتن بسیاری از علما و انزوای دیگران و فساد و توطئه‌هایی که در دستگاه حکومت مغولان ایجاد شد مزید بر علت شده تا وضع محاکم همچون سابق نباشد و در چنین وضعیتی امنیت قضایی در میان مردم وجود نداشته باشد. در دوره سلجوقیان با تمام توجهاتی که به عدالت و وضع محاکم میشد باز هم با تزویرات و تقلباتی که صورت می‌گرفت، قاضیان در کارشان درمانده می‌شدند چه برسد بر دوره مغول که هرج و مرج حاکم بوده است. و «قضات نیز به تبه کاری معروف بودند» (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۲۷۹) رشیدالدین در جامع التواریخ^۱ مفاسدی که در روند قضاوت این دوره پیش آمده بود به بهترین صورتی بیان می‌کند، «ایشان (مغولان) قضاة و دانشمندان را بمجرد دستار و دراعه می‌شناسند و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند، بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده بملازمت مغول رفتند و خود را به انواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب یرلیغ حاصل کردند» (رشیدالدین، جامع التواریخ، ۱۳۳۸، ج ۲، ۱۰۲۰) چون مدتی به این منوال گذشت «علماء بزرگ متدین صاحب ناموس» بتدریج خود را از این مناصب کنار کشیدند و تنها بعضی قضات بزرگ به واسطه بزرگانی که از آنان حمایت می‌کردند باقی ماندند و دانشمندان نمایان که باقی ماندند بر سر بدست گیری مناصب عالی به معارضه با یکدیگر برخاستند و در طی این منازعات مغولان به نادانی آنان پی برده و بخاطر آنها، دیگر قضات و دانشمندان هم بدنام و حقیر شدند. قضات با حمایت امیران و بزرگان به مقام قضاوت می‌رسیدند و در صورت عدم حمایت از طرف آنها معزول می‌شدند و کار به جایی رسید که شغل قضاوت را «به ضمان می‌ستند و قاضی باید که به شفاعت و الحاح او را قضا دهند و چیزی از کس نستانند چون قضا بضمان و مقاطعه گیرد» و رشیدالدین می‌گوید با این چنین عملی می‌توان فهمید «که حال بر چه وجه باشد» اوج این کار در زمان گیخاتو بود که صدر الدین احمد خالدي

۱- جامع التواریخ با توجه به منابع اطلاعاتی که در اختیار داشته، اطلاعات غنی در مورد مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارد و می‌توان گفت تنها منبعی است که در رابطه با اوضاع قضایی این دوران نیز به نکات بسیار مفید و مهمی اشاره دارد. (و منابع دیگر به تبع آن به تشریح اوضاع قضایی این دوره پرداخته اند) و مخصوصاً در قسمت اصلاحات غازان و فرامینی که صادر کرد، می‌توان به بررسی چگونگی روند قضاوت این دوران پرداخت.

زنجان‌ی وزیرش بود به او لقب صدر جهان داده شد و به برادرش قطب الدین، مقام قاضی القضاة و لقب قطب جهان و شیخ محمد نیز شیخ المشایخ شد و بدین گونه مناصب شرعی را نیز به مقاطعه گذاشتند.

در این دوره از آنجایی که راه دعاوی باطل (که در قسمت اصلاحات غازان خان می‌آید) باز بود، هر کس که ملکی داشت از صد دشمن برای او بدتر بود. و مزوران و کلاه برداران اسناد قدیمی و شاهدان دروغین و انواع حیل‌های دیگر را به کار می‌بردند تا ملکی را که از آن کس دیگر بود بدست آورند. در این میان رشوه خواری فراوان صورت می‌گرفت. در این دعاوی به واسطه آنکه قاضی رشوه فراوان می‌گرفت دعاوی را سالها طول می‌دادند و هر سال به دلیلی آن را به تعویق می‌انداختند و حل نمی‌کردند و بیشتر از مالی که مورد دعوی بود صرف دارالقضا می‌شد و «شخص امیدوار که دعوی من باقی است، چیز دیگری بدهم تا بسبیل توسط بعضی بر من مقرر گردد» و بزرگان نیز به خاطر آبرویشان، هنگامی که این مسائل برای آنها پیش می‌آمد پولش را می‌دادند ولی به دارالقضا نمی‌رفتند و آنهایی نیز که می‌رفتند خود به توافق می‌رسیدند و مسئله به گونه‌ای حل می‌شد و بازار چنین کلاه برداریها و تقلباتی داغ شد. بعضی اسناد قدیمی، که باطل نشده بود آوردند و بعضی دیگر دست به جعل اسناد زدند و حتی تاریخ آن را تا صد و پنجاه سال پیش از آن می‌زدند و چون سند بدون گواه معتبر نبود هر یک از آنها به حمایت «مغولی و قوی دستی می‌رفتند و با مردم منازعت می‌کردند و مقاطعان قضا هرچند حکمی بدان نمی‌کردند، رعایت مصلحت خویش را در مقالت ایشان ساکت می‌شدند و کلمه الحق نمی‌گفتند و بر زبان اعوان مجلس حکم در خفیه به ایشان می‌رسانیدند که این جماعت قوی دست‌انند و جوابی مطلق نمی‌توانیم گفت و برین طریقه روز می‌گذرانیدند و در میانه چیزی می‌ستند» و آن را به آسیابی تشبیه می‌کند «که هرچند زیادت گردد، گردش او تیز تر شود» و کار به جایی رسید که که چنان دعاوی باطل زیاد شد که قابل شمارش نبود. و چون مدعی باطل با حمایت فردی متنفذ این مدعا را شروع می‌کرد مدعی علیه هر که مالک به حق بود مجبور می‌شد به دنبال حامی برای خود باشد و باز هم منازعاتی میان حامیان رخ می‌داد. و گاه می‌شد که «مدعی باطل دیهی از آن مالک متصرف به حق که ده هزار دینار ارزد، با سی یا صد

دینار زر به متغلبی فروخته بود و در خاطر او نشسته که این دیه ملک او بود و این زمان از آن من است، و نیز بعضی خطبای دیهها و غیر هم از سر جهل و بی دیانتی او را تعلیم می‌کردند و می‌گفتند این بیع درست است و دیه ملک طلق تست و چون مغول را برخلاف ازمان متقدم هوس املاک با دید آمده، سعی در آن زیادت می‌نمودند و چنان شد که ملک به یکبارگی در سر آن قضایا خواست شد و عموم خلق بر املاک و عرض و جان خود نا امین گشتند و قضاة متدین از دست آن مفسدان مزور در ماندند و قدرت تدارک نداشتند» و از طرف آنها شکایاتی به مرکز حکومت می‌شد که رسیدگی نمی‌کردند تا هنگامی که غازان روی کار می‌آید و با اصلاحاتی که شروع می‌کند به این قضایا نیز رسیدگی کرده و با فرستادن منیهانی معتمد به ولایات مختلف در پی شناسایی مزوران و تقلبات آنها بر آمد و دیگر کسی هم از آنها حمایت نکند و بسیاری از آنها که جرمشان آشکار بود فوراً دستگیر و بعد از اثبات جرم آنها را به یاسا رساندند و «بدین موجب بسیاری تزویرها و قبالات دروغ که نوشته بودند ظاهر گشت و آن مزوران به عدل و انصاف پادشاه جهان غازان خان خلد سلطانه به یاسا رسیدند.» (همان، ج ۲، به طور خلاصه از ص ۱۰۲۰ تا ۱۲۳)

اصلاحات غازان در قوانین قضایی و روند قضاوت

با توجه به مفاسدی که در دستگاه قضایی ایران رخ داده بود لازم بود که اصلاحاتی سریع آغاز شود بطوریکه غازان آن را در رأس دیگر اصلاحات خود قرار داد زیرا که تا امنیت قضایی ایجاد نشود و مردم در آرامش و آسایش نتوانند به زندگیشان ادامه دهند سایر اصلاحات نیز بی فایده می‌شد.

درست است که غازان فرامین را صادر کرد ولی بدون قضاة و علما و ائمه آگاه به علوم شرعی و صالح و وزیری چون رشیدالدین فضل الله نمی‌توانست این کار را انجام دهد و یکی از بزرگترین اصلاحاتش را در امر مرافعات و انتخاب قضاة و شهود و امور معاملات عرفی آغاز کرد و قبل از صدور یرلیغ‌هایش در باب قضاوت، قضاة و مشایخ را اینگونه نصیحت می‌کند تا جانب حق را نگهدارند «... لیکن در مجلسی که بزرگان و معتبران این اقوام (قضاة و مشایخ و زهاد) در قوریلتهای ببندهی آمده بودند «فرمود که شما لباس

دعوی پوشیده‌اید و این قضیه معظم است و این دعوی با خلق نمی‌کنید، با خدا می‌کنید...مرتبه شما نزد خالق و خلائق از دیگران برتر و بهتر و الا نتیجه شرمساری از خدا و خلق دهد ... و بر من واجب گردانید، که حق گویم و حق کنم و مجرمان را مالش دهم، بقدر گناه و حکم خدا در ازل چنان اقتضا کرد که بازخواست از خواص زیادت باشد پادشاهان نیز باید که همچنین پیشتر بازخواست گناه بزرگان و آنانکه مقدم اقوام باشند، مقدم دارند و آن را دستور ساخته یاسامیسی ملک کنند. بدین واسطه من نیز پیشتر گناهان شما پرسم و خطاب با شما کنم و روی دل ننگرم...» (همان، ج ۲، ص ۹۹۰)

رشیدالدین فضل الله وزیرش نیز به عدالت توجه داشته و در مکاتیبش به آن می‌پرداخته است به ضرورت عدل تاکید دارد و این معنی را لازمه حکومت و ملک داری می‌داند که اثر عدل در کار حکومت، بقای ملک و دوام دولت است. زیرا که بارگاه شهریاران و درگاه ملکداران بر پایه عدل و انصاف استوار است و هر پادشاه و فرمانروا هم که دولتی پایدار دارد، حکومت را بر پایه «نصفت و معدلت» نهاده زیرا که ظلم موجب هلاک ملک است و عدل دلیل بقای نام. و در اثبات سخن خود این حدیث را نقل می‌کند که ملک با کفر بماند اما با ظلم نپاید (رجب زاده، ۱۳۷۷: ۲۰۹) و عدل را موجب طاعت رعایا، آرامش ملک و بقای دولت می‌داند. (همان، ص ۲۱۷)

غازان در پی تزاویر و دعاوی باطل که صورت می‌گرفت دستور داد که قاضیان تبحر لازم را در امور شرعی داشته باشند و اسناد را به یک شیوه بنویسند تا منازعاتی دیگر در پی آن نداشته باشد. و برای اصلاح امور قضایی پنج یرلیغ (حکم) را صادر کرد: «۱- یرلیغ که در باب تفویض قضا به قضا دادند ۲- یرلیغ در باب آنکه دعاوی سی ساله نشوند ۳- یرلیغ در اثبات مالکیت بائع قبل البیع ۴- یرلیغ در باب تاکید احکام سابق و تمحید شرائط لاحق ۵- یرلیغ دستور الوثائق که تمامت ائمه عصر بر آن اتفاق کرده‌اند» اما مشروح این احکام بدین گونه است.

غازان امتیازاتی برای قضاات قائل می‌شود و از مقام و موقعیت آنها حمایت می‌کند و همانطور که از زمان چنگیزخان از مالیات معاف بوده‌اند در این زمان هم آنها را معاف کرد و اجازه نداد ایلچی و قاصدان حکومتی به خانه آنها وارد شوند. کسی نباید به قاضی توهین می‌کرد در غیر این صورت شحنة تادیبش می‌کرد و هیچ کس حق نداشت که

قاضی را نزد خود فراخواند. و دستور داد هزینه محاکم را قاضی نباید از مراجع کنندگان بگیرد همانطور که تعهد داده بودند.

پیش از آن تلجیه رسم بوده است بدین معنی که کسی زمین خود را به صاحب قدرتی واگذار می‌کرد و تحت حمایت او در می‌آمد. و از مصادره و پرداخت مالیات به دلیل اینکه تحت رهن شخص ثالث است معاف بود. در دعاوی نیز همراه حامی خود حضور می‌یافت که از نفوذش استفاده کند. غازان در این فرمان دستور داد «دیگر دعوی تلجیه نشوند و کسی که تلجیه کرده باشد، ریش او را بتراشند و بر گاو نشانند و گرد شهر برآرند و تعزیر تمام کنند و بعد از این محضر ننویسند و اگر نوشته باشند نشوند»

قاضی اسناد جدیدی که می‌نویسد، اسناد کهنه را در ظرف آبی (که به آن «طاس عدل» می‌گفتند) بشوید و از بین ببرد. و رسیدگی در محاکم بدین گونه بود که محاکم باید خالی از افرادی در حمایت مدعیان باشد در غیر این صورت قاضی به سخنان آنها توجهی نکند و دعاوی میان دو مغول و مغول و مسلمان، در هر ماه دو روز و بر اساس شرع، محاکمی ترتیب دهند. ملکی هم که بر آن نزاعی است افرادی از بزرگان آن را خریداری نکنند و قاضیان مانع این عمل شوند.

استقلال قضات نیز رعایت شده بود تا هر قاضی بتواند قاضیان ولایت خود را برای شهرهای کوچکترش انتخاب کند و هر ماه کار آنها را بررسی کند تا براساس دستورات داده شده و شریعت عمل کنند. این قضاة می‌توانستند اسناد را تنظیم کنند اما قضاتی که برای روستاها فرستاده می‌شد عملکرد بسیار محدودی داشتند که تنها به خواندن و نوشتن اسناد قروض می‌پرداخته‌اند.

در محاکم افرادی بودند که تاریخ اسناد را بنویسند تا متقلبان نتوانند دوباره آن را بفروشند یا به رهن بگذارند و اگر کسی چنین می‌کرد ریش او را می‌تراشیدند و در شهر می‌گرداندند. (رشیدالدین، ج ۲، ۱۳۳۸: ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶)

تزویر و جعل اسناد و بروات، شهادت‌های دروغی و طرح دعاوی بی اساس و استناد به قدمت آنها و اسناد کهن، که در آن روزگار رواج داشته غازان را به صدور فرمانهایی دیگر در این زمینه برانگیخته است احکامی صادر کرد مبنی بر اینکه، اسنادی که سی سال از آن گذشته، قابل دعوی نباشد زیرا که پیش آمده چنین اسنادی را با حمایت شخص

متنفذی مطرح ساخته و ملکی را که سالها از آن صاحبش بوده با اسنادی جعلی به خود مرتبط می‌ساختند این حکم (که در زمان ملک‌شاه سلجوقی نیز ایجاد شده بود) در روزگار چنگیزخان و ایلخانان پیش از غازان مراعات نمی‌شده است در این موقع برای اینکه پشتیبانی شرع در برابر مدعیان با نفوذ وجود داشته باشد از قضاة خواسته شد که حکمی که بر اساس شرع باشد صادر کنند. (همان، ص ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹)

غازان در فرامینش به آیین دادرسی توجه داشته است و تحقیق و تفحص برای روشن شدن قضایا را لازم می‌داند و بر حضور شاهدان در محاکم تاکید می‌کند. مسئله‌ای که از لحاظ دادرسی بسیار مهم بود و قضات در آن روزگار به آن توجهی نداشتند، رواج شهادت دروغ بود که موجب شد غازان، قضات را به نهایت دقت در اظهارات گواهان و تناقض گویی آنان و کوشش در کشف حقیقت فرمان دهد. دستور داده شد که قضات در استماع شهادت گواهان که مدار اکثر قضایاست توجه و احتیاط بیشتری کنند. زیرا که قضات در این باب تساهل می‌کرده‌اند و بی آنکه در مورد درستی و نادرستی شهادتشان یا اطمینان از خود آنها، حکم را صادر می‌کرده‌اند در این مورد باید طریقه احتیاط پیش بگیرند و از هر یک از گواهان جداگانه سوالهایی بپرسند که تفاوت سخنهایشان آشکار شود و سوالهایی که تفاوتهایی از آن می‌شود مشخص کرد چون زمان، مکان، کمیت مقادیر، و کیفیت احوال بتوان حقیقت را آشکار کرد. بسیار اتفاق می‌افتاده است که قضایای که در موضع و منطقه خویش، حکمی صادر نشده است پیش قاضی دیگر در ولایت و منطقه‌ای دیگر می‌روند و آن را مهر کرده و چون صحت و سقم آن در منطقه دیگر بر قاضی مشخص نیست آن را می‌پذیرد و باید که قاضی تا بر قضیه‌ای وقوف کامل نداشته باشد، آن را مهر نکند. (همان، ص ۱۰۱۶)

برای بهبود امر تنظیم و تحریر اسناد و احکام قضائی و ثبت آن و برقراری هماهنگی در امور حقوقی جمعی از قضات و علما مامور شدند تا انواع مکتوبات و اسناد و احکامی را که در دیوان قضا تحریر می‌شود معلوم نمایند و از هر نوع نمونه‌ای با درج خطبه مناسب بنویسند و این نمونه‌ها را که در واقع متن و صورت اسناد و احکام قضایی بود در یک مجلد جمع کردند و آنرا بعد از تصدیق علمای معتبر به ولایات و نواحی فرستادند تا در دیوان قضا و در تمام محاکم قضایی یا در «دارالقضاها» اسناد و احکام را به همان صورت

تنظیم کنند و بنویسند. (همان، ص ۱۰۱۷) و در آخر غازان هدف از صدور چنین احکامی را تقویت شرع محمدی و آسایش رعیت و ایجاد عدل معرفی می‌کند و از تنبیهی که متوجه قضاتی در اقتضای حق و عدل می‌شود نه مایه کسر شان آنها، بلکه به خاطر ترفیع و منزلت آنها بوده است. و هرکس نیز به این یرلیغ‌ها توجهی نکند دیگر یرلیغی صادر نمی‌شود و طریقه «السیف الصدق ابناء من الکتب» در کار خواهد بود. و این یرلیغ‌ها که به حکام ولایات فرستاده شود تا بدست قضات برسانند، بعد از رساندن به دستشان رسیدی مبنی بر دریافتش بگیرند تا همه قضات به این احکام واقف شوند. (همان، ص ۱۰۱۹)

رشیدالدین در مورد موانع اصلاحات در مورد دعاوی سی ساله این عوامل را ذکر می‌کند. «و حکایت آنکه سلطان ملک‌شاه نوشته که دعاوی سی ساله نشنوند و در عهد هولاکوخان وزراء تازیک عرضه داشتند. و هر برآن موجب یرلیغ نافذ گشت و بعد از آن در زمان آباقاخان و گیخاتوخان امضاء آن حاصل گردانیدند لیکن اثری از نفاذ آن بظهور نمی‌پیوست، به دو سبب: یکی آنکه شرایطی چند شرعی و عقلی و عرفی که در آن باب معتبرست، در آن احکام مذکور نبود، و چون مطلقاً فرموده بودند که به علت قبالات کهنه سی ساله دعوی نشنوند، مشروع نمی‌نمود، مهمل می‌ماند. سبب دوم آنکه احکام یرلیغ را باید که حکام و پیشوایان جاری گردانند و چون عموم ایشان می‌خواستند که املاک بسیار بوجه اندک بخرند و جز بدین طریقه ممکن نبود، چگونه تمشیت منع آن معنی کردند، بالضروره با آنکه خود عرضه می‌داشتند، آن را مهمل می‌گذاشتند. «(همان، ص ۱۰۲۳)

مصرف مشروبات به علت سستی و ضعفی که در کار مسلمانان در دوره مغول ایجاد شده بود رواج پیدا کرد و در کوچه و برزن مردم از دست کسانی که مست می‌شدند در عذاب بودند و حتی به زد و خورد و کشته و مجروح شدن مردم منجر میشد به همین علت غازان فرمانی در مورد منع شرب خمر و مستی در ملاء عام صادر کرد با این استدلال که اگر دستور به ترک آن می‌داد با این شیوع و رواج آن، عملی نمی‌شد به همین دلیل تنها دستور داد کسانی را که مست ببینند برای تنبیهش او را برهنه کنند و در داخل بازار به درختی ببندند. (همان، ص ۱۰۸۷ و وصاف، ۱۳۷۲: ۲۱۴)

غازان در امور خانواده نیز دستوری در مورد اینکه مهریه زن باید نوزده دینار و نیم باشد صادر کرد زیرا که مهریه سنگین باعث می‌شد تا مرد، مالی را که صرف بچه‌هایشان بعد از جدایی کند باید بابت مهریه پرداخت می‌کرد و این را خللی در امور خانواده می‌دانست. (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، ۱۰۵۸)

مسئله دیگر که با هجوم مغول و اوضاع ناهنجار مردم پیش آمد منکراتی بود که واضح و عیان شده بود همانطور که رشیدالدین می‌گوید: «همواره در شهرهای بزرگ زنان فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهات و خانه‌های هر کس می‌نشانند و نیز کنیزکانرا که از اطراف می‌آوردند چون جماعت خراباتیان به بهای موافقت از دیگران می‌خرند، اکثر تجار در فروختن ایشان میل به معامله آن جماعت می‌کردند و بعضی از کنیزکان که حمیتی و قوتی داشتند، در نفس خود نمی‌خواستند که ایشان را بخرابات بفروشند و باجبار و اکراه می‌فروختند» به این سبب یرلیغی صادر کرد که «هر کنیزک که او را میل به خرابات نباشد، او را به آن جماعت نفروشد و آنچه در خرابات‌اند، هر کدام که بخواهند بیرون آیند او را مانع نشوند و ایشان را در هر پایه و هر جنس قیمتی فرموده تا بدان بها ایشان را بخرند و از خرابات بیرون آرند و شوهری که اختیار کنند بدهند. «(همان، ص ۱۱۱۳) و چون از این خرابات مالیاتی می‌گرفتند این دستور نیز بود که چون «از منع آن تفاوتی زیادت در مال دیوان ظاهر نمی‌شد آن مال را که متوجه فلان فواحش و حق البیمانچه و تمغاء شراب و آن موضع است و مبلغ آن ده هزار دینار در باب وضع آوردیم و با کلیه مرفوع و موضوع گردانیدیم. «(محمد بن هندوشاه بن نخجوانی، ۱۹۷۶، ج ۲، ص ۲۸۹) غازان خان در تمام فرامینی که صادر می‌کرد، با توجه به وضعی که در کار اسلام و مسلمانان ایجاد شده بود در ابتدای فرامینش، تاکید می‌کرده که این احکام را برای تقویت احکام شریعت، و حل مشکل مورد نظر می‌باشد. و از آنجایی که با توجه به وضعیت اجتماعی آشفته آن روزگار در این فرامین دستوری برای منع آن به طور قطعی صادر نمی‌کرد زیرا که خود می‌دانست «چون از قدیم الایام باز جهت بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده‌اند و آن قاعده مستمر گشته دفعه واحده منع آن مستثنی نگردد، به تدریج سعی باید نمود تا به تانی مرتفع گردد.» (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، ۱۱۱۳)

نتیجه گیری

با ورود مغولان قوانین یاسا همانند احکام اسلام در زندگی مردم اجرا می‌شد. دوران آشوبی بود که تا از بین رفتن آثارش، مردم در سختی به سر می‌بردند. یاسا قوانین بدوی بود که تنها برای مغولان چادرنشین کفایت می‌کرد نه برای قوم متمدن ایران، به همین دلیل کم کم با اسلام آوردن ایلخانان اجرای آن به مراتب کاهش یافت اگر چه آثار آن تا قرن‌ها ادامه یافت. با استقرار حکومت ایلخانان، مغولان مردم را مجبور به بکارگیری یاسا نکردند و مردم می‌توانستند بر اساس اسلام و احکام و قوانینش عمل کنند. و یاسا و یارغو برای مغولان ساکن در ایران بکار می‌رفت. ولی بتدریج عرف و آداب و رسوم در محاکم قویتر شدند. و برای حل مسائل دیگر به دنبال راه شرعی آن نبودند و براساس عرفیات نیز حکم را صادر می‌کردند. هجوم مغول کوچ نشین بر زندگی شهری و روستایی تاثیر مخربی گذاشت تا جایی که مردم مسلمان را به بردگی می‌گرفتند. تغییرات ژرفی در اقتصاد ایجاد، و انواع مالیاتها را مرسوم کردند زیرا که قوانین یاسا امکان ابداعات جدید را برای آنها فراهم می‌کرد که بسیاری از آنها در اسلام در نظر گرفته نشده بودند که این ابداعات باعث ناامنی و ویرانی و نابسامانی هر چه بیشتر اوضاع شد.

این وضعیت در دوره‌ی ایلخانان بر ایران حاکم بود که غازان خان شروع به اصلاحاتی برای این تناقضات کرد که در قوانین حاکم بر جامعه (در زمینه های اجتماعی و اقتصادی و قضایی) به وجود آمده بود. بسیاری از تبعات یاسا و آثار آن در تاریخ ایران تا تاسیس حکومت صفویان ادامه داشت و اصلاحاتی برای از بین بردن شیوه‌های مالیاتی مغولی در دوره‌ی دو تن از حاکمان آق‌قویونلو صورت گرفت. در دوره‌ی اوزون حسن (۸۸۲/۸۷۲ق) و سلطان یعقوب (۸۹۶/۸۸۳ق) که برای رفع مظالم مالیاتی دست به اصلاحاتی زدند. آنها می‌خواستند هرج و مرج ناشی از باقیمانده‌ی یاسای چنگیزی و رسمهای تیموری (که تیمور با اینکه مسلمان بود اما بر اساس یاسا عمل می‌کرد) را از ایران براندازند و عدالت را جایگزین آن کنند. اگر چه در آن دوره این طرح با منافع زمینداران که از عناصر نیرومند جامعه‌ی فئودالی بود در تضاد قرار گرفت و با شکست

مواجه شد. در دوره‌ی صفویان با تمرکز قدرت سیاسی و مذهبی و با اصلاحاتی که انجام گرفت، آثار قوانین مغولی کم کم به زوال آن نزدیک شد.

منابع

ابن بطوطه، شرف الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد ابراهیم لواطی طنجی؛ (۱۳۴۸) سفرنامه ابن بطوطه، مترجم محمد علی موحد، ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ابن خلدون، عبدالرحمن؛ (۱۳۵۲) مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،

اشپولر، برتولد؛ (۱۳۴۸) تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، علمی و فرهنگی.

اقبال، عباس؛ محمود یلواج خوارزمی، مجله دانشکده ادبیات تهران، سال دوم، ش ۲، دی ماه ۱۳۴۳

آق سرائی، محمود بن محمد کریم؛ (۱۳۶۲) تاریخ سلاجقه یا مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر، چاپ دوم.

بیانی، شیرین؛ (۱۳۷۰) دین و دولت در عهد مغول، مرکز نشر دانشگاهی دانشگاه تهران، ج ۱ و ۲، چاپ دوم.

پطروشفسکی، ایلپالویچ؛ (۱۳۴۴) کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

-----؛ (۱۳۶۹) کارل یان، جان ماسون اسمیت؛ تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره مغول، ترجمه یعقوب آژند، تهران، اطلاعات.

-----؛ (۱۳۵۳) اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.

تاریخ ایران؛ (۱۳۷۷) کمبریج، تیموریان، ج ۵، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.

جوینی، عطا ملک؛ (۱۳۶۲) جهانگشای جوینی، با تحریر نوین منصور ثروت، امیرکبیر. خیراندیش، عبدالرسول؛ بحران تمدن اسلامی در عصر مغول، ۴، نشریه نامه پژوهش رجب زاده، هاشم؛ (۱۳۷۷) خواجه رشیدالدین فضل الله، تهران، طرح نو.

رشید الدین فضل الله همدانی؛ (۱۳۳۸) جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، اقبال. -----؛ (۱۳۵۸) سوانح الافکار رشیدی، بکوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد شماره ۲۸. زریاب خویی؛ عباس، سازمان اداری در زمان حکومت ایلخانان، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال اول، ش دوم، ۱۳۶۶ش

شبانکاره‌ای، محمد بن علی؛ (۱۳۷۶) مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.

صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران و قلمرو زبان پارسی از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم، ج ۳، بخش اول، تهران، فردوسی، چاپ نهم.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد؛ (۱۳۸۴) تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همیلی، تهران، علمی و فرهنگی.

لمبتون، آن. ک. س؛ (۱۳۴۵) مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مارکوپولو؛ (۱۳۵۰) سفرنامه، با مقدمه جان ماسفیلد، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مستوفی، حمدالله؛ (۱۳۶۴) تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.

میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود؛ (۱۳۸۰) روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، ج ۵، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران، اساطیر.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه؛ (۱۹۷۶) دستور الکاتب فی تعیین المراتب، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک، متن علمی و انتقادی با مقدمه و فهرستها، سعی و اهتمام علی اوغلی زاده، مسکو.

وصاف الحضرة، فضل اله بن عبدالله شیرازی؛ (۱۳۷۲) تحریر تاریخ وصاف، ترجمه عبدالمحمدآیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ دوم.

ولایی، عیسی؛ (۱۳۷۴) فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران، نشر نی.